

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه فلق (جله پنجم)

نخستین منوی استادان ۱۳/۱۰/۹۳

چکیده مطالب ارائه شده در کلاس در صفحات ۱ الی ۴

مقدمه:

پیش از این عمده مطالب گذشته به موضوع چیستی فلق اختصاص داشت در این جلسه ضمن تکمیل آن مباحث، به انواع رویکردهایی که علم فلق را نافع برای زندگی می‌نماید خواهیم پرداخت.

تکمله نکاتی در چیستی فلق

در مباحث گذشته به طرح حرکت و انواع حرکت پرداخته شد. در این جلسه به طرح عناوین جدیدی از همان مباحث گذشته پرداخته می‌شود.

گفته شد که فلق و ماهیت آن محصول حرکت هستند و به عنوان وضوح پدیدار شده در اثر حرکت تعریف گردید. موضوع حرکت، فرع بر حدود و محدودیت در خلقت است. مثلاً در مورد انسان جسم، خیال، وهم و قوای عقلانی او محدودیت داشته و متناسب با آن حرکت دارند. خداوند روح در انسان را جسمانی الحدوث قرار داده است. بدین معنی که روح که متعلق به عالم غیب است وقتی که جسم (که متعلق به عالم سفلی و پایین است) به شرایط دریافت روح رسید، تولد صورت می‌گیرد. خداوند محدودیت‌ها را عامل نزول حقایق قرار داده است. فهم این نکته پاسخ بسیاری از پرسش‌ها از جمله هدف خلقت انسان و گرفتاری‌های بعد آن است. شناخت محدودیت‌ها زمینه شناخت خداوند است، زیرا از آنجا که خداوند نامحدود است، انسان با شناخت هر حدی نفی محدودیت خدا می‌کند. محدودیت‌ها در ضریبش با اراده، بهتر فهمیده می‌شود، زیرا با گرسنگی، صرف اراده برای بدست آوردن نان کافی نیست بلکه ضرورت دارد کار و فعالیت صورت بگیرد، به بیان دیگر اراده انسان محدودیت‌هایی دارد که از خلال آنها متوجه اراده نامحدود الهی می‌شود. پس اگر حد نباشد حرکت هم نیست و تقدیر عبارت است از محدوده شیء و محدوده قبل (محدودیت در امکانات) و بعد (برنامه و مقاصد) آن است. جنس و ظرف حدود هر چه باشد، حرکت نیز از همان جنس است.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که در مورد انسان تنوع و قلمرو محدودیت بیشتر است چون در مورد حیوانات اساساً بسیاری از محدودیت‌ها موضوعیت ندارد. مدیریت حدود و محدودیت‌ها همان صراط است که فقط در نظام ولایی قابل تحقق است و سیر در محدودیت‌ها همان سبیل است. فهم مخلوق از محدودیت‌ها در مدل‌های چهارگانه شب و روز، جنین، باران و رویش، ماه و تلاوت بسیار گویاست که در ذیل، بسط این نکته را دنبال می‌کنیم.

- پیش از این انواع حرکت به مدل‌های شب و روز، جنین، باران و ماه تقسیم شد. به استناد آیات شریفه قرآن، شاید دو مدل دیگر را هم بتوان در انواع حرکت افزود و آن ریح و انواع آن و نهایتاً فلک است. ریح بسیار نزدیک به روح است؛ بدین معنا که با ایجاد یک شرایط همانند نفخه روح منجر به نسیم، طوفان و غیر آن می‌شود. فلک یا کشتی نیز در قرآن در یک محیط سیال قرار دارد و به وسیله باد جابجا می‌شود.
- چنانکه معلوم است دو مدل اخیر بسیار به هم ارتباط پیدا می‌کنند ضمن اینکه به دلیل سرعت پدیداری تشخیص فلق در خصوص آنها چندان که در موارد دیگر واضح است کمی سخت‌تر به نظر می‌رسد. گفتنی است این هر دو مورد بیشتر از هر مدلی می‌توانند ذیل مدل باران و رویش قرار گرفته و تحلیل شوند. با این وصف اهمیت این دو مورد در تغییر زاویه دید از مدلی واحد است که می‌تواند انواعی به حیث مراتب را تعریف نماید.
- با توضیح یاد شده در مورد یک جنین می‌توان گفت که طی شدن لحظه به لحظه و مراحل خلقت به مدل شب و روز بر می‌گردد و اینکه در هر مرحله مراتبی متفاوت از روح را دریافت می‌کند، به مدل سوم نسبت پیدا می‌کند. و تبعیت آن از قوانین نیز به مدل ماه و تلاوت نور بازگشت می‌کند. مدل‌های ریح و فلک در ساختار وجودی انسان و مباحث مربوط به آن حوزه یعنی شکل‌گیری صفات مربوط می‌شود. ساختار توجهی افراد تابعی از مدل ریح است و ساختار تفکری و تعقلی او نسبت مستقیم با مدل فلک دارد.
- در یک مشی رفتاری از انسان، به فعلیت رسیدن و تحلیل وضعیت فعلی که برای او در جریان است؛ یعنی وضعیت هر لحظه که فلق آن آشکاری و نهان است، منطبق و متناظر با مدل شب و روز است. شکوفایی در مقاطع مختلف برای او که قابل ارزیابی دقیق است، منطبق و متناظر با مدل جنین است. فضای حاکم و بستر جاری بر حرکت‌های او، متناظر با مدل باران و رویش است. (مثلاً فضای علم یا لهو در یک سفر) که فلق آن، رویش یا ریزش است. در هر حرکت انسان تبعیتش از حکم خدا متناظر با مدل چهارم یعنی مدل ماه و تلاوت آن است که فلقش نیز خود تبعیت و عدم آن است. مدل‌های یاد شده را می‌توان جهت فهم بهتر در یک مثل رفتاری مثلاً حضور افراد در یک کلاس تحلیل و بررسی کرد. اینکه حضور در کلاس بر اساس حکم خداست منطبق با مدل ماه است؛ فضای حاکم و انگیزه‌های افراد منطبق بر مدل سوم و اینکه در افق جلوتر افراد یا موضوعاتی تکوین می‌یابد، منطبق و متناظر با مدل جنین است. حال افراد و حضور و دوری آنها در جلسه به موضوع منطبق و متناظر با مدل اول یعنی روز و شب است. ریح وقتی است که کسی

استشمام سوره یا اهل بیت (ع) یا معنویت ویژه را می‌کند. البته بنا بر نوع ریح (مبشر، عاصف، عقیم و...) گاهی شکل جدلی باطل در کلاس که منجر به ناراحتی دیگران می‌شود و حال عمومی افراد را به وضعیت منفی تبدیل نماید، نیز به این مدل مربوط است. اما اینکه در کلاس مطلبی برای کسی حاصل شود که نظام فکری او را تحت تأثیر قرار دهد، از مدل فلک تبعیت شده است.

رویکردهای کارکردی در علم فلک‌شناسی

صرف نظر از چیستی فلک که همان موضوع محدودیت‌هاست سه رویکرد دیگر به فلک وجود دارد که انسان را از منافع این علم بهره‌مند می‌سازد. این سه رویکرد حاصل دقت بر توقف حرکت، ارجاع حرکت به اول و آخر برای چاره‌اندیشی و تحلیل حرکت برای افق و آینده است.

- بررسی فلک از منظر توقف حرکت، ما را به موضوع سحر دلالت می‌دهد، که موضوع آن موانعی است که می‌تواند تفکر و عقلانیت انسان را متوقف کند. فلک‌شناسی برای فهم آسیب‌ها و اختلال‌ها.
- بررسی فلک از منظر ارجاع حرکت به اول و آخر آن برای چاره‌اندیشی، ما را به رویکرد حجت‌شناسی راهنمایی می‌کند که علم دلالت‌ها و هدایت‌هاست، که انجام یا ترک یک کار را الزام‌آور می‌نماید. فلک‌شناسی حوزه امر و نهی‌ها به همین رویکرد مربوط است. در این منظر دو نکته اهمیت دارد یکی اول و آخر چیزی را دیدن برای پی بردن به حکم خداست. دومین نکته که بسیار مهم است، کشف حد وسط‌ها در پدیده‌ها و رخدادهای حقایق هستی و دریافت قوانین است. این موضع با منطق فکری و نگاه اجتهادی نسبت مستقیم دارد. نسبت دادن حد وسط به فلک به این معنی است که حد وسط به پدیده و رخداد انتساب داده می‌شود. مثلاً با فرض اثبات دو گزاره جدال باعث اختلاف است؛ هر اختلافی باعث نوعی جدایی است؛ ثابت می‌شود، جدال نوعی جدایی است. حد وسط چیزی است که می‌تواند موضوع و محمول واقع شود. به افراد از جانب خدا رحمتی نازل می‌شود؛ این رحمت به وسیله نعمت‌ها قابل احصاء و مشاهده است. نعمت داده شده به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آن می‌باشد. بنابر این اگر کسی می‌خواهد رحمت خدا را مشاهده کند، نعمت‌های عطا شده را ببیند. این رؤیت به واسطه مشاهده غیر مغضوب علیهم و لاضالین، مشاهده و فهم حد وسط است. مجتهد کسی است که فهم حد وسط در حکم می‌نماید وقتی که مثلاً با رؤیت حد وسط هر مسکری حرام است، می‌تواند مصادیق دیگری غیر خمر را تبیین نماید. برای توسعه فقه حکومتی مثلاً پاسخ به این سؤال که آیا آمار، پرسش‌نامه و... می‌تواند حد وسط اجرای حکم باشد یا نه؟. حد وسط نه مولد فقه حکومتی بلکه مولد انواع حاکمیت است. شاخص حاکمیت شیطان دیده نشدن فلک‌هاست. حد وسط با این تعبیر «ابانه بین الطرفين» است که همان فلک است. تبیان کل شیء بودن قرآن یعنی تمام حد وسط‌های مرتبط با زندگی انسان در قرآن آمده است. رحمانیت خدا اصلی‌ترین حد وسط در نظام هستی است و وساطت رحمانیت خدا در عالم حجت‌آفرینی می‌کند و این رحمانیت در بسترهای

مختلف شامل رحم، رحِم، رحمت، ارحام، حریم، محروم می‌شود. شکل شناسی رحمت در بستر، نعمت‌شناسی است، همان نعمت‌شناسی است. زحمت تلقی کردن فرزندآوری مصداقی از تغییر نعمت در اقتضائات زن بودن و مرد بودن است. نکته سوم در نسبت فلق‌شناسی و حجت این است که حرکت‌ها، پدیده‌ها و رخدادها، در هم تنیده هستند و فرد باید قدرت تفکیک آنها را داشته و فلق‌ها را متناسب با آن شناسایی کرده و اولویت دهد و اگر یکی از مراحل یاد شده را نتواند انجام دهد، دچار شر شده است یعنی بایدی را نباید و نبایدی را باید کرده است.

- تحلیل حرکت برای افق و آینده رویکرد بعدی به فلق‌شناسی است که به حوزه حکمت باز می‌گردد. علم معرفت به اشیاء و آثار آنها. در اثر فلق‌شناسی در این حوزه انواع علم تولید می‌شود. در حکمت بر اساس حکم خدا علم و دانشی به کاربرد کشیده، رساننده و سوق داده می‌شود. برای تولید حکمت باید دانشی مربوط به موضوعی به ظهور کامل برسد. از آنجا که موضوعات یا خود مخلوق هستند و یا دلالت به مخلوقات دارند پس قواعد حرکت و فلق لازمه شناخت آنها و رسیدن به دانش مربوط به آنهاست. حکمت در منظر قرآن، کشاندن، رساندن و سوق دادن علمی مربوط به هدایت است. در حکمت هر موضوع به پنج حوزه ارتباط پیدا می‌کند، ثبوت‌الشیء (منطقه هست شیء مطالعه می‌شود)، اثبات‌الشیء (هست شیء با دلالت و استدلال ظاهر می‌کند)، ظهور‌الشیء (هست شیء به خودی خود ظاهر می‌شود)، بروز‌الشیء (منطقه‌ای که شیء به آثار و توانمندی رسیده و بر اساس آن شناخته می‌شود)، عصر‌الشیء (رسیدن توانمندی به مرحله توانمندسازی و جریان بخشی مداوم شیء تبدیل می‌شود). بر اساس قاعده حکمت است که یک شیء در مراتب مختلف قابل شناسایی و ردیابی است. کارکرد فلق‌شناسی با رویکرد حکمت، سیر حرکتی چیزی را دیدن و بر اساس آن پیش‌بینی کردن است. بر این اساس عبرت‌بینی بیشتر مرتبط با حجت و آیه‌بینی بیشتر منطبق با حکمت است. همچنین شناخت رفتارها و آثار حرکت‌ها در بسترهای مختلف در حکمت اهمیت دارد. برنامه ریزی برای وقوع معقول یک شیء یا عدم وقوع آن در حکمت اهمیت دارد. شناخت برآیند حرکت‌ها و قدر مطلق آن در حکمت اهمیت دارد. موضوع اخیر همان چیزی است که می‌تواند انسان را به ساحت حمد بکشاند و وجه تمایز انسان با بهایم باشد. البته مقام محمود واسع‌تر از مقام حکمت است. موضوعاتی که قدر مطلق نداشته باشند شر هستند. ان شرالدواب صم بکم عمی الذین لایعقلون.
- همه مباحث انجام شده را با دو رویکرد کلی می‌توان حاصل کرد؛ یکی ضریب استعاده در موضوعات سه‌گانه حکمت، حجت و سحر است. در استعاده مبتنی بر حکمت، حمد حاصل می‌شود (تسبیح تقدیسی). استعاده وقتی به سمت حجت میل کند، استعاده استغفاری است (تسبیح تنزیهی). و وقتی به سمت سحر میل کند، استعاده تسبیحی است (تسبیح برائی است). به بیان دیگر استعاده با اصلاح و ارتقای نظام حرکتی حاصل می‌شود. رویکرد دوم این است که بهتر است مبحث شرور در سوره را با مبحث سحر هماهنگ نماییم. در واقع نقش حرکت‌های بیرونی و انعکاسش در حرکت‌های درونی اگر مثبت باشد فرد مبتلا به

سحر نمی‌شود (استعاذه) و اگر منفی باشد قطعاً مبتلا به سحر می‌شود یا کلی یا من جهة. به بیان دیگر محرک نباید بیرونی باشد.

مشروح مطالب کلاس:

[ابتدای کلاس: مرور آیات سوره نمل از آیه ۵۹ تا ۶۶ با توجه به سوره فلق].

بحث های قبلی در سوره فلق در رابطه با حرکت و انواع حرکت بود. در قسمت اول این به مباحث گذشته و یک سری عناوین جدید که فقط عناوینش مطرح می‌شود، می‌پردازیم.

چند نکته از مباحث قبل:

در مورد فلق و ماهیت فلق (چیستی فلق):

فلق را محصول حرکت معرفی کردیم، یعنی حضوری که در اثر حرکت پدیدار می‌شود.

سپس برای این حرکت انواع قائل شدیم و مدل های مختلف.

نکته ای که از مباحث قبل جا مانده بود:

موضوع حرکت فرع بر موضوع حدود و محدودیت در خلقت است. یعنی بحث حرکت را می‌شود از منظر محدودیت پی گرفت. برای واضح شدن چند موضوع را مطرح می‌کنیم.

در واقع حرکتی که ما از آن صحبت می‌کنیم در محدودیت‌ها و حدود اتفاق می‌افتد.

موجودات عالم محدود هستند. مثل انسان که یک جسم دارد و مسائلی که در حوزه خیالش (که آن هم محدود است) اتفاق می‌افتد. دیگر ابعاد سختار وجودی او هم همینطور است یعنی جسم، خیال، وهم، قوای عقلانی انسان هر کدام یک محدودیت هایی دارد و هر کدام در لایه‌های خودش به نسبت محدودیتش حرکت و تقدیر می‌شود. بنابراین اگر کسی بخواهد موضوع فلق را ریشه ای تر کار کند باید برود انواع حدود و محدودیت و انواع حرکت را که بر اساس حدود و محدودیت تعریف می‌شود را دریاورد.

در این حوزه هم روایت داریم و هم آیات می تواند کمک کند. نکته کاربردی این قسمت این است که: خداوند انسان را یا در واقع روح در انسان را جسمانی الحدوث قرار داده است.

یعنی از یک طرف جسم به وجود می آید و از یک طرف روح لازم می شود. جسمانی الحدوث یعنی این که جسم از عالم سفلی و پایین است و وقتی به شرایط دریافت روح رسید انتقال پیدا می کند و متولد می شود. در واقع خداوند محدودیت ها را عامل نزول حقایق در عالم خلق قرار داده است.

از یک طرف در جسم محدودیت هست و از یک طرف در روح غیب هست و وقتی محدودیت بوجود می آید روح حاکم می شود، یعنی ظرف حاصل می شود. مباحثی از این دسته که چرا خدا ما را خلق کرد، چرا این گونه خلق کرد، چرا مریض خلق کرد همه اینها در این بحث جواب داده می شود. چون جسم محدودیت دارد و این گونه خداوند وجود انسان را طرح ریزی کرده است.

دلیلش این است: چون خدا حدی ندارد از محدودیت شناخته می شود. اگر نفی محدودیت کنیم خدا معلوم می شود. پس هرچه این محدودیت زیادتر بشود نفی اش زیادتر می شود و شناخت خدا هم زیادتر می شود. به همین خاطر انسان اشرف مخلوقات شده است، در عین اینکه در اسفل السافلین قرار گرفته است. هیچ حیوانی قوای انسان را ندارد. مثلاً فرض بگیرید می خواهید به دنبال رزق بگردید باید بروید جستجو کنید تبدیلیش به طعام کنید، باید بروید گندم بکارید یا از حیوانات استفاده کنید. این طور نیست که اراده کنید و رزق بیاید دستتان. چون محدودیت است، و در همین محدودیت ها وقتی می گوئیم خدا رزاق است، رزاق بودن خدا را در تبیین بیشتر این چرخه می فهمید. یعنی اگر کسی بفهمد نانی که در سفره است چه مسیری طی کرده بهتر مفهوم رزاقیت را می فهمد. هرچه بیشتر این چرخه فهم شود فهم خدا بیشتر می شود.

اگر بحث هبوط نبود انسان خدا را نمی شناخت و اصلاً خدا شناسی در کار نبود.

وقتی محدودیت برای یک موجودی بیشتر است معنی اش این است که برایش ارتفاع بیشتری در نظر گرفته شده است، به شرط این که از این محدودیتش استفاده کند. اما اگر در همین محدودیت بماند وضعش بدتر می شود و می شود سوره لهب، می شود حماله الحطب، که خودش ظرف آتش می شود.

هبوط یعنی انسان در لایه محدودیت قرار می‌گیرد و با خدا و اسمائی که حدی ندارد ارتباط برقرار می‌کند و به اندازه ای که محدودیت را کنار می‌زند یک تسبیح خاص پیدا می‌کند، علم به محدودیت. اگر کسی نتواند در این دنیا به علم تفصیلی دست پیدا کند آن دنیا هم نمی‌تواند.

هر چیزی که محکوم به حرکت و فلق در این عالم تقدیر محدودیت دارد، محدودیتی که مطرح می‌کنیم بالادست حرکت است و بحث بالادستی حرکت محدودیت است.

فلق عامل یک وضوح است، وضوح حرکت است و حرکت محصول محدودیت است یعنی آن چیزی که محدودیت نداشته باشد، نمی‌تواند حرکت کند. اگر حد نباشد حرکت هم نیست. تقدیر محدوده خود شی و محدوده قبل و بعد شی است. محدوده بعد تقدیر می‌شود برنامه و محدوده قبلش می‌شود محدودیت ها، و امکاناتش که در قدر است. یعنی از یک طرف در تقدیر محدودیت ها و امکاناتش و از طرف دیگر برنامه و مقاصدش می‌باشد.

بستر حرکت محدودیت است. در واقع یک ظرف و مظلوف هستند که ظرف می‌شود اشیاء، و مظلوف حدود و محدودیت. این ظرف جنس این حرکت را مشخص می‌کند یعنی جنس حدود هر چه باشد حرکت هم از همان جنس می‌شود. جنس حدود در انسان تکاملش بیشتر است.

ما باید در مورد محدودیت بیشتر بدانیم تا با مشکل مواجه نشویم. مثلا انسان در لایه خیالش محدود است و محدودیت دارد. انسان عنوانی به نام خیال دارد و این عنوان را حیوان ندارد و اصلا راجع به این نمی‌شود در موردش حرف زد. وقتی می‌گوییم انسان از سایر موجودات محدودیت بیشتر دارد، یعنی در این عالم که احصاء می‌کنید بیشترین ضریب تنوع را در انسان می‌بینید. وقتی تنوع را باهم در نظر می‌گیریم انسان بالاترین نقطه فقر و نداری را به خود اختصاص می‌دهد. شما در مورد انسانی که چشم داشته باشد می‌توان گفت که کور است، ولی حیوانی که حافظه ندارد نمی‌گویید حافظه ندارد، چون اساسا برایش حافظه‌ای قرار نگرفته است یعنی اساسا این باید بر اساس عدم و ملکه باشد.

در بستر محدودیت‌ها حرکت‌ها تولید می‌شود. یک خدایی داریم که غیب دارد و می‌خواهد انسان را از همه محدودیت‌ها بیرون بکشد و به بی‌حدی برسد.

اسم مدیریت حدود و محدودیت‌ها را صراط می‌گویند که با ولایت است و خود سیر در حدود و محدودیت‌ها اسمش در قرآن سبیل است. یعنی در حدود و محدودیت‌ها یک غرضی برایش فرض شده است و فقط با ولایت می‌توان به آن رسید.

در قرآن هر جایی که از حدود و محدودیت سخن رفته است منظور حدود شرعی نیست، حدود تکوینی است که اسمش تقدیر است. در آن حرکت یا حرکت‌هایی تحلیل شده و صراط و سبیل آن مشخص گردیده است. در انواع حرکت انواع حدود فلق وجود دارد.

در قرآن غیر از ۴ مدل حرکتی که گفته شد مدل‌های دیگر هم آمده است که چهار دسته: شب و روز، جنین یا گیاه، باران یا رویش و ماه و تلاوت نور بود. یکی دیگر از مدل‌های حرکت ریح و انواع ریح است، که در سوره مبارکه روم انواعش آمده است. و دیگری حرکت فلک است.

در ماهیت ریح:

کلا ریح در موقعی اتفاق می‌افتد که اقتضاء ایجاد شود و تقریباً می‌توان گفت که ریح که همان باد است، نزدیک‌ترین موجود به روح است. زیرا شینیت ندارد یعنی ملموس نیست ولی اثر دارد. یعنی مثلاً اینجا هوا وجود دارد که جابه‌جایش باد تولید می‌کند. در واقع یک اختلاف پتانسیل منجر به حرکت می‌شود. که آثاری دارد که ممکن است احیا کننده یا مخرب باشد. در واقع شبیه نفخه روح می‌باشد، که ممکن است تبدیل به طوفان یا نسیم شود. حالت‌های مختلفی ممکن است بوجود بیاد.

خلق = محدودیت است، یعنی معادل با محدودیت است.

فلک:

فلک (کشتی) در قرآن در یک محیط سیال قرار دارد که به وسیله باد جابجا می‌شود، یعنی به خودی خود حرکتی از خود ندارد. در قرآن عامل جابجایی کشتی را باد معرفی می‌کند. فلک و ریح بسیار با هم اتصال پیدا می‌کنند و در واقع وقتی این دو را می‌بینید ممکن است به خاطر سرعت پدیداری متوجه فلق نشوید. یعنی رخدادی است که بوجود می‌آید و اگر بخواهیم برای این‌ها فلق در نظر بگیریم ممکن است نتوانیم یک جای خاصی برایش فلق در نظر بگیریم.

دلیل ذکر فلک و ریح :

دانستن این دو یک اطلاعات اضافی به ما می‌دهد که برای بعد مفید است.

اینگونه خلق دارای مراتب می‌شود و دارای انواع حرکت. یعنی شما وقتی که در موجودات نگاه می‌کنید، انواعی از حرکت می‌بینید و انواع فلق. در واقع وقتی شما زاویه دیدتان را تغییر می‌دهید یک نوع فلق می‌بینید.

مثلا جنین در رحم مادر که نوع دوم حرکت است، مراحل دارد. شب و روز هم مراحل دارد، و اصلا به خاطر شب و روز است که جنین مراحل دارد و اگر شب و روز را از او بگیریم دیگر مراحل را نخواهد داشت. سپس در هر قسمتی هم که وارد می‌شود، یک دریافتی هم از غیب دارد و یک روحی هم در او نازل می‌شود. که در این جا دو می‌شود مرحله ساز و سه می‌شود مراتب ساز.

در شکم مادر هم قوانینی دارد که اگر اتکا به اینها کند، رو به جلو می‌رود. تبعیت از قانون چهار می‌شود نزول روح می‌شود، مرحله بندی می‌شود قانون دو، طی شدن لحظه به لحظه و تبدیل شدنش می‌شود قانون یک یعنی شما چهار مدل فلق را مشاهده می‌کنید در حالیکه یک شی بیشتر نیست. موضوعات زندگی ما هم چنین حالتی دارن در حین این که یک است دو است و... یعنی کسی که در نظام خلق قرار می‌گیرد نوعا این مدل را در خودش دارد.

وقتی موضوع ریح و فلک را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که در بعضی از اتفاقات و موضوعات این دو مدل اتفاق می‌افتد. بالاخص در حوزه ساختار وجودی انسان یا ساختار درونی انسان که حرکتشان خیلی شبیه فلک و ریح است. حرکت‌های تفکری و تعقلی شبیه فلک و حرکت‌های توجهی شبیه ریح.

شب و روز ساختار وجودی انسان فعلیت یا وضعیت فعلی آن است و فلق آن آشکار و نهان آن می‌باشد.

جنین یا گیاه، شکوفایی در مقاطع است که قابل ارزیابی دقیق می‌باشد. فلق این شکوفایی است.

باران و رویش فضای حاکم یا بستر جاری بر حرکت است. که فلق آن رویش یا ریزش است.

ماه و تلاوت نور در حرکت تبعیت از حکم است، که باید در هر لحظه‌ای باید باشد. که خودش فلق است، یعنی حرکت کردن و یا نکردن هر کدام فلق است.

مثلا این کلاس: حکم خدا بوده است که کلاس بیاید. اینی که من بر اساس حکم خدا عمل می‌کنم فلکش این است که جریان خوبی در کلاس جاری است. یعنی همین که ما تبعیت می‌کنیم نتیجه‌اش این است که یک روز اینها را می‌فهمیم و عاقبت بخیر می‌شویم. فضای کلی این کلاس برای فرد و جمع می‌شود باران و رویش، یعنی افراد می‌آیند کلاس بهتر می‌شوند یا بدتر. وقتی وضعیت فعلی را در نظر بگیریم اگر بعد از ۴ یا ۵ جلسه یک شکوفایی داشته باشیم می‌شود شکوفایی در مقاطع، که این فلق دارد. که باید سوال کرد و جواب گرفت.

ریح و فلک این گونه می‌شود: که در همین فضای حاکم بعضی از اوقات در جلسات استشمام بویی، عطری می‌کنند. مثلا احساس می‌کنند که اهل بیت حضور دارند احساس یک فهم خاصی می‌کنند این می‌شود ریح. و وقتی که یک فردی با یک مطلبی نظام فکری‌اش تغییر می‌کند می‌شود فلک.

فضای روحی: ریح ___ فضای عقلی: فلک

ریح می‌تواند مثبت و منفی باشد.

حوزه فلق را در سه منظومه مختلف می‌شود کار کرد. این سه منظومه از بحث هستی‌شناسی آن که بحث محدوده و محدودیت هاست جدا است.

در حوزه فلق سه منظر وجود دارد که می‌شود رویکردهای مطالعه فلق در قرآن. هر کدام دریایی از مطلب است و ساختار مربوط به خودش را دارد. با این که مباحثش مشترک است اما هر کدام یک شهر جداست.

۱. **سحر:** به موانع سیر و صیوریت در حوزه تفکر و عقلانیت انسان ارتباط دارد. یعنی فلق در این حوزه بررسی

موانعی است که منجر به مسدود شدن تفکر و تعقل می‌شود.

۲. **حجت:** در رابطه با بحث دلالت‌ها و هدایت‌ها می‌باشد، یعنی شما فلق را می‌بینید، یا به صورت مرحله یا

نشانه، که دلالت و هدایت پیدا کنید به چیزی. در واقع این حکم است که انجام دادن یا ترک یک کاری را

الزام می‌کند. مثلا یک دکتری به دلیل دیدن علائمی به شما دارویی تجویز می‌کند. می‌تواند برای کاری

که کرده است دلیل بیاورد. این بحث در حوزه امر و نهی‌ها می‌باشد که این رویکرد بعدی فلق است.

۳. **حکمت:** حکمت در رابطه با معرفت هاست، معرفت به اشیاء و آثار آنها. مثلا شما از کجا فهمیدید که

شمشیر را این گونه بسازید و معرفت به اشیاء باعث این کار شد. در واقع در اثر فلق‌شناسی در این حوزه

انواع علم تولید می‌شود. در اثر فلق شناسی در این حوزه فهم باید و نباید تولید می‌شود. در اثر فلق شناسی در این حوزه آسیب‌ها و اختلال‌ها در حوزه انسانی فهم می‌شود.

اگر حرکت متوقف بشود می‌شود سحر، وقتی به اول و آخر حرکت از حیث چه کنم چه نگاه بشود می‌شود حجت، و وقتی از حیث افق و آینده نگاه شود می‌شود حکمت.

اگر کسی در حوزه حکمت به فلق‌های آن علم دست پیدا نکند، عالم آن علم نمی‌شود و اگر کسی باید و نباید را نتواند تشخیص دهد در سحر می‌ماند.

در حکمت انواع علوم تخصصی، و در سحر طب اجتماعی و فردی، و در حجت اجتهاد تولید می‌شود.

در حجت و حکمت آسیب شناسی وجود دارد، اما سحر مختص به آسیب شناسی است.

حجت شناسی :

حجت یعنی هر چیزی که دلیل برای باید و نباید می‌دهد.

حجت شناسی از حرکت پدیده‌ها و رخدادها و ارتباط آنها با قوانین هدایت و ضلالت، و باید و نباید استخراج می‌کند.

هرجایی که حرکت دارید می‌توانید فلق بفهمید.

فلق شناسی در قرآن از منظر حجت :

- اول و آخر یک مسئله را دیدن و بر اساس آن حکمی را فهمیدن. همه عبرت‌ها در این سیستم است.
- کشف حد وسط‌ها در پدیده‌ها، رخدادها، حقایق هستی که قوانین هر اجتهاد و منطق فکری را تولید می‌کند.

ما حد وسط را در گزاره‌ها می‌فهمیم اما در رخداد خود آن را تبدیل به کلام می‌کنیم.

مثلا جدال باعث اختلاف است و هراختلافی باعث نوعی جدایی است. بنابراین جدال نوعی جدایی ایجاد می‌کند.

حد وسط آن چیزی اسن که یک بار می تواند مقهوم واقع شود، و یک بار می تواند موضوع واقع شود. و در خود آن تبدیل صورت می گیرد. این گونه وقتی به یک افرادی از جانب خدا رحمتی نازل می شود، این رحمت به وسیله نعمت هایی قابل احصاء و مشاهده می گردد. مشاهده نعمت به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آنها می باشد. یا نعمت داده شده به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آنها می باشد.

اگر کسی می خواهد رحمت خداوند را مشاهده کند، می تواند نعمت های عطا شده را ببیند.

حد واسط چیزی است که از جانبی می توانید آن را به افراد حمل کنید، و از جانبی هم می توانید سخنش را به افراد بگویید. همین است که فقیه می تواند حد واسط یک موضوع را بفهمد، مثلا می تواند بفهمد که شراب مسکر است، بنابراین هر مسکری حرام است. فهم این حد وسط خیلی مهم است. "هر مسکری حرام است" به فقیه این امکان را می دهد که اگر جای این تلویزیون آمد، اعتیاد آمد می تواند ثابت کند که حرام است. فقیه کسی است که می تواند حد وسط های فقه را شناسایی کند.

فهم حد وسط علم تولید می کند.

اگر علم حجت در جامعه پدیدار شود، حکومت تولید می کند، یعنی حاکمیت تولید می کند. یعنی حد وسطها پدیدار می شود. در حکومت شیطانی حد وسطها دیده نمی شود و استعاده تولید نمی کند.

حد وسط یعنی گزاره های واسط در حکم.

"تبیان" به "کل شی" یعنی همه حجت هایی که مربوط به انسان است. حد وسطش در قرآن آمده است، قرآن کتاب حد وسطها است و هیچ سوره ای نیست که بخوانید و حد وسط استخراج نکنید.

حد وسط یعنی این که بتوانید گزاره ای تولید کنید که بگویید فلان موضوع از بارقه ی رحمتی برخوردار است و این بارقه رحمت است که فلان خصوصیت را دارد. در این وسط رحمت وساطت می کند. بالاترین صفت که به وساطت در عالم ربط دارد، صفت رحمانیت خداست و بالاترین سوره سوره الرحمن است.

✓ حد وسط در قرآن با اسم میزان است.

یعنی وساطت رحمانیت خدا در عالم حجت آفرینی می کند و این رحمانیت در بسترهای مختلف تدبر در ساحت بیت می شود: رحم، رَحِم، رحمت، ارحام، حریم، محروم.

بستر همان رحم می شود. به این که انسان در بسترهای مختلف بفهمد رحمت خدا در این بستر شکلش اینگونه است می گویند نعمت. شکل شناسی رحمت در بستر را نعمت شناسی می گویند. که این شکر تولید می کند و اگر کسی نتواند نعمتی را تشخیص دهد، دچار شرک می شود و به جای مرحوم (مورد رحمت قرار گرفته)، محروم می شود. اصلا خود واژه واسطه می شود.

حاضر کردن یک رحمتی نعمت شناخته می شود، مثلا تبدیل آن به یک ازدواج، بچه دار شدن زوج یعنی نزول رحمت. طمع به نزول رحمت یعنی میل به زیاد به بچه خواستن. مهم به فعلیت رسیدن در درون است، مثلا اگر کسی بچه می خواهد، اما مجرد است مهم به فعلیت در آمدن آن در درونش است.

این که مثلا جامعه ما، شیعیان ما، خانم های شیعه میل به بچه نداشته باشند و از آن طرف اهل تسنن تولید نسل بالایی دارند اینها از محرومیت های دوران غیبت است.

لعنت یعنی در یک جامعه ای انذار انبیاء و اولیاء کارساز نیست. بنابراین ما محروم هستیم، ملعون نیستیم. زیرا دست در گوش نکردیم که نشویم، می شنویم اما برای اجرایش کندی داریم.

- حرکت ها (پدیده ها، رخدادها) در مخلوقات و در حوزه انسانی در هم تنیده اند. کسی که فلق شناسی می کند باید قدرت تفکیک آنها را داشته باشد، فلق ها را متناسب با آن شناسایی کند و الویت بدهد. پس اگر یکی از کارها را نتواند شناسایی بکند دچار شر شده است. یعنی بایدی را نباید و نبایدی را باید کرده است.

شر در این مقام عدم تفکیک حرکت ها، عدم شناخت حرکت ها و عدم تفکیک یکی بر دیگری است.

نسبت ما با ملائکه به نسبت بچه هاست با والدیشان، و نسبت فهم این موضوع مثل فهم نسبت طفولیت به والدین است. ما طفل متولد شدیم و مثل این است که از لابه لای کاغذهای والدینمان اینها را در آوردیم و اینها دست نوشته های پدرمان است که داریم می خوانیم. ولی در منطقه عمل این گونه نیست یعنی به تفصیل نمی توانید ببیند. یعنی اگر کودک می خواهد راه بیفتد، زمین نخورد نگران می شویم.

اشک های اهل بیت در ادعیه، گریه والدینی است برای کودکی که به تعقل رسیده و می خواهد خوب باشد اما اشتباه می کند... همه گونه هم برای هم نوع مشکل ما گریه کرده اند.

حکمت :

حکمت بر اساس حکم خدا علمی را یا دانشی را به کاربرد کشاندن یا رساندن یا سوق دادن است.

برای سوق دادن ممکن است فرد مقدماتش را فراهم کند.

کشاندن یعنی ممکن است به او خیلی هم فشار وارد کند ولی آخرش هم نرسد.

رساندن یعنی انتقال، یعنی از کسانی بگیرد.

حکمت یعنی دانشی را راجع به موضوعی به ظهور کامل برساند.

موضوعات یا خودشان مخلوق هستند یا دلالت بر مخلوقات دارند. مخلوقات قواعد حرکت دارند و برای خودشان

فلق دارند. مثل نیوتن که از افتادن یک سیب قواعد حرکت در فیزیک را استخراج کرد، یعنی تولید علم کرد.

جنس حکمت معرفت است.

در حوزه حکمت هر موضوعی ۵ وضعیت پیدا می کند:

۱. **ثبوت الشئ:** منطقه ایست که راجع به هست شئ مطالعه می شود یعنی هست شئ رامی فهمیم.
۲. **اثبات الشئ:** منطقه ایست که هست شئ را با دلالت و استدلال ظاهر می کند. یعنی دلالت و استدلال است که هست شئ را بیان می کند.
۳. **ظهور الشئ:** منطقه ایست که هست شئ به خودی خود ظاهر می شود.
۴. **بروز الشئ:** منطقه ایست که شئ به آثار و توانمندی رسیده و بر اساس آن شناخته می شود.
۵. **عصر الشئ:** منطقه ایست که توانمندی به تواناسازی و جریان بخشی مداوم شئ تبدیل می شود. (خلافت)

نمازهای پنج گانه بر اساس حکمت است: ثبوت مغرب، اثبات اعشاء، ظهور صبح، بروز ظهر، عصر عصر است.

مشاهده هر چیز در نظام حکمت می شود یک دور نماز خواندن. یعنی همه چیز را می توان براساس نماز بررسی کرد و نماز همه چیزش بر اساس حکمت است.

فلق حکمت یک نوع دیگر است و واقعا سپیده دم است.

حکمت هر شیء: یعنی از ثبوت تا به کاربرد رساندن (خلاقیت) آن را کشف کردن.

در قاعده حکمت یک شیء (یک صفت، یک رفتار ابراز شده، یک اختلال) در مراتب مختلف قابل شناسایی و ردیابی است. حکیم کسی است که یک شیء را در بسترهای مختلف مشاهده می کند.

کارکرد فلق شناسی با رویکرد حکمت:

- سیر حرکتی چیزی را دیدن و براساس آن پیش بینی کردن،
 - شناخت رفتارها و آثار حرکت ها در بسترهای مختلف،
 - برنامه ریزی برای وقوع معقول یک شیء یا عدم وقوع آن،
 - شناخت برآیند حرکت ها و قدر مطلق آن (در حکمت خیلی مهم است)
- قدر مطلق یعنی می تواند منفی و مثبت یک موضوع را از آن بگیرد (حذف کند). مثلا الان اینترنت را بدون جهت می تواند ببیند، یعنی منفی و مثبتش را از آن خلع کند. مطلق ببیند، جهت نبیند. به خود پدیده نگاه کند. در واقع این موضوع است که انسان را به ناحیه حمد و حمد مطلق می رساند و این می شود مقام محمود.

قدر مطلق نگاه کردن در تحلیل ها خیلی موثر است، مثلا یک موقعی پدیده در جامعه قدر مطلقش خوب است.

رویکرد حکمت به آیت هاست.

رویکرد در حجت به باید بر می گردد، در حکمت به معرفت بر می گردد.

یکی از مهمترین اختلالات در علم فعلی، عدم تفکیک است. مثلا نمی تواند تشخیص دهد که الان این حرکت بچه درست است یا نه. علائم نسبی است ولی ملاک ها قطعی است، که نیاز به علم حکیم دارد.

اگر حکمت و حکیم در جامعه نباشد انسان بر اساس آزمون و خطا جلو می رود و این خیلی سخت است و منجر به هلاکت قوم می شود.

دو رویکرد را در تمام این بحث ها می توان ضرب کرد:

۱. معنا و مفهوم استعاذه در قرآن را می توان استخراج کرد. اگر استعاذه را با رویکردهای حکمت، حجت و سحر پیدا کنید:

استعاذه با رویکرد حکمت حمدی (تقدیس) است که استعاذه اش بالا رونده می باشد. استعاذه وقتی به سمت حجت می رود استغفاری (طلب غفران کردن) می شود، که تسبیحش تنزیهی است. استعاذه وقتی به سمت برطرف کردن سحر می رود، تسبیح و تنزیه برائتی می شود. که البته تسبیح انواع دارد.

و در نتیجه با این همه، دعاها می شوند استعاذه. یعنی شما هر دعایی را که می خوانید در واقع استعاذه می کنید. با اینکه یک کلمه اعوذ درونش نیست! بلکه با نظام حرکتی، اصلاح و ارتقاء نظام حرکتی شناخته می شود.

تسبیح داروی سحر است.

استغفار به این جهت است که حکم خدا را می گیرید و از خدا طلب غفران می کنید.

۲. بحث شرور در سوره را با بحث سحر هماهنگ می کنیم، به این دلیل که اینگونه می تواند کاربرد پیدا کند. نقش حرکت های بیرونی و انعکاس آن در حرکت های درونی اگر مثبت باشد، فرد مبتلا به سحر نمی شود. اگر منفی باشد قطعاً مبتلا به سحر می شود.

اگر انسانی حرکت های بیرونی در درونش انعکاس های درونی ایجاد نکند مبتلا به سحر نیست اما اگر در او اثر بگذارد به همان اندازه که متاثر است مبتلا به سحر است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات